

به نام خداوندِ بخشندهٔ مهربان

نگاشته شده به زبانِ پارسی

زندگیِ کودکانه

راهِ رسیدن به خوشبختیِ راستین

هر آن کس که موشکافانه به رفتارِ خردسالانِ بنگرد، در ایشان **دو ویژگی** می بیند:

کنجکاو اند و شیفتهٔ بازی

و این هر دو، ریشه در یک **گرایشِ سرشتیِ ژرف** دارند، گرایشی که در هر آن باشند ای که پیرامونمان

می بینیم آشکار است:

کوشش برای **پایدار ماندن در هستی**.

کنجکاوی کودکانِ گرایشِ درونیِ آن ها به **یادگیری** است: کاری که اندیشه شان را آمادهٔ زندگی

می کند،

و

شیفتگی آن ها برای بازی کردن، گرایشِ درونیِ دیگری است برای **توانمند سازی**ِ پیکرِ آنان برای زیستن.

یکی **روان**ِ آنان را می پرورد و آن دیگری **تن**ِ شان را.

و بدین سان، **تن** و **روان**ِ کودکِ **آمادگی** می یابند تا او را در هستی اش پایدار نگه دارند.

بی گمان، اگر بزرگتر ها این دو گرایشِ کودکانه را در زندگی شان زنده نگه می داشتند، جهان ما هماره پُر بود از مردمانی دانشمند و تندرُست.

و کیست که این دو ویژگیِ کودکانه را ناپسند شمارَد؟

رفتارِ کودکانی که به بازی و یادگیری سرگرم اند، همیشه دلنشین نیست:

گاه همه تلاش شان در این راه به کارگرفته می شود که

با خود نمایی، دیگران را کنار بزنند تا خودِ شان بیشتر به چشم بیایند

دانسته هایشان را از یکدیگر پنهان نگه می دارند تا با آن خود ی نشان دهند

بی هیچ گونه انگیزه روشن، خوراکی دیگری را از دستش در می آورند، بی آن که به آن نیاز داشته باشند

و

بر چهره و موی دیگری چنگ زده و او را به گریه می اندازند.

در بازی، تکرّوی پیشه می کنند، می کوشند تا از دیگران پیشی بگیرند، یا گروه را به دنبال خود بکشانند،

و به دیگر همبازی های خود فرمان دهند که چه کنند.

و مادر یا پدری که چنین رفتارهایی را از فرزندش می بیند، سخت شگفت زده می شود و می پرسد:

چرا او این گونه شده است؟

مگر او همان کسی نیست که تا چندی پیش، آن گاه که کوچک تر بود،

با دیدن و شنیدنِ گریه دیگران می گریست و پا به پای شادی آن ها می خندید

به هنگام تنهایی نگران و هراسان می شد و تنها در بین دیگران آرام می گرفت

خوراکی خوشمزه اش را از دهانش در می آورد و به دیگران می بخشید تا ایشان هم آن را بچسند
همپای گروه می دوید و هم آوا با دیگران آواز می خواند؟

او را چه شده است؟

این رفتارها را کی و از چه کسی آموخته است؟

یافتن پاسخ برای این پرسش، چندان دشوار نیست.

گناه برگردن خود ما بزرگترها ست:

آن گاه که

بر او نامی نهادیم و او را تنها با آن نام فرا خواندیم؛

آینه به دستش دادیم تا در آن خود را ببیند و بشناسد؛

نشان دادیم که او را بیشتر از دیگران دوست داریم؛

و

برای تکروی هایش به او آفرین گفتیم؛

آری، آن گاه بود که ما بزرگترها، در خاک بارور اندیشه او دانه ای به نام خود کاشتیم تا بروید و درختی

تَناور، با هزاران شاخه خودستایی، خودبینی، خودخواهی و خودشیفتگی شود.

این رفتارها ریشه در سرشت کودک نداشته اند. آن ها را از پیرامونش، از ما، یادگرفته است.

سرشتِ کودک، خود را نمی شناسد و در هیچ یک از رفتارهای سرشتی اش، اندک نشانه ای از خود دیده نمی شود.

خواهران، برادران، و فرزندانِ گرامی ام

بیایید برای بازگشت به سرشت، این آستانهٔ بهشت، به جای آموختنِ خودپسندی به کودکانمان، از آنان یاد بگیریم،

یاد بگیریم که خود را نبینیم و پاره ای جدایی ناپذیر از گروه باشیم.

پیام آورانِ آسمانی، که درود خداوند بر همهٔ ایشان باد، فرموده اند که برای دیدنِ سپهرِ برین باید کودک شد، و به هستی، کودکانه نگریم.

گمان نمی رود که نگاهبانانِ آسمان آزاد باشند که، به سادگی، درهایِ بهشت را به روی خودپرستان بازکنند.

بیایید از جای برخیزیم.

گلیم زندگی مان را، که به خاکروبهٔ خود خواهی ها آلوده گشته، بروییم و از نو بگسترانیم و از این پس بر آن کودکانه، و نیز آگاهانه، زندگی خود را سامان دهیم.

باشد که، به خواستِ خداوند، با بازگشت به سرشت، شایستهٔ گام نهادن به بهشت شویم.

چنین باد!